

# بررسی مفهومی «بغی»، «محاربه» و «نافرمانی مدنی»

سیدجواد ورعی\*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۶/۳۰

تاریخ تأیید: ۱۳۹۴/۶/۱۵

## چکیده

مقاله حاضر به بررسی معنا و مفهوم لغوی و اصطلاحی سه عنوان «بغی»، «محاربه» و «نافرمانی مدنی» پرداخته است تا خلط میان آنها موجب اشتباه در صدور حکم، و تضييع حقوق و ستم به دولت و مردم نشود. این بررسی نشان می‌دهد که سه عنوان بغی، محاربه و نافرمانی مدنی هم از نظر لغوی و هم از نظر اصطلاحی با یکدیگر متفاوت‌اند. روش بحث در این نوشتار، که عهده‌دار شناسایی مفاهیم مشابه فقهی که در عرصه حقوقی و سیاسی هم کاربرد دارند، توصیفی - تحلیلی بوده و از منابع لغوی، و فقهی و در برخی موارد، حقوقی و سیاسی استفاده شده است. بر اساس این بررسی، دو عنوان «بغی» و «محاربه» به رغم تفاوتی که دارند، عناوینی مجرمانه‌اند. در حالی که «مقاومت و نافرمانی مدنی» در پاره‌ای موارد، حق و حتی تکلیف شهروندی است؛ اگرچه در برخی از موارد هم می‌تواند جرم باشد، اما با عناوین مجرمانه فوق، تفاوت بسیاری دارد.

## واژه‌های کلیدی:

بغی، محاربه، نافرمانی مدنی، فقه، حقوق.

سیاست متعالیه

- سال سوم
- شماره نهم
- تابستان ۹۴

بررسی مفهومی  
«بغی»، «محاربه» و  
«نافرمانی مدنی»  
(۱۳۱ تا ۱۵۲)

شفافیت موضوعات و عناوینی که جامعه با آنها سر و کار دارد، از خطا و اشتباه دولت و ملت به هنگام مواجهه با آنها جلوگیری می‌کند. تشابه عناوین مجرمانه از یک سو، و مشابهت برخی از عناوین مجرمانه با عناوینی که در برخی از شرایط در زمره حقوق مردم به شمار می‌رود، از طرف دیگر، ضرورت ابضاح مفاهیم مشابه را موجه می‌سازد. عناوین مجرمانه‌ای مثل «بغی» و «محاربه» و مشابهت آنها در فقه و خلط آنها با عناوین جدیدی مانند «مقاومت و نافرمانی مدنی»، انگیزه نویسنده از پرداختن به این بحث مفهومی است. دو واژه نخست از واژگان رایج فقهی است که در قوانین و مقررات کنونی ما نیز به چشم می‌خورند. اما واژه سوم، با تعاریفی که امروزه در فرهنگ سیاسی دارد، تحت این عنوان در فقه، مسبوق به سابقه نیست؛ گرچه واژگانی مثل «عصیان»، «تمرد» و «نافرمانی»، در آیات و روایات به کار رفته است که می‌تواند با افزودن حدود و قیودی، بر این عنوان منطبق گردد.

در این مقاله سعی نویسنده بر آن است که این سه واژه را با استناد به منابع دینی و سیاسی تعریف کرده، و با بازشناسی عناصر و مقومات هر یک، قدمی در راه جلوگیری از خلط میان آنها بردارد. صرف نظر از حکمی که در شریعت یا قانون بر هر یک از آنها مترتب می‌شود، شناخت موضوعی هر کدام ثمراتی در پی دارد. به اختصار می‌توان گفت: روشن شدن موضوعاتی مثل «مقاومت» و «نافرمانی مدنی» و حکم موارد مختلف آن موجب می‌شود تا حجت و مرز آن با عناوین مجرمانه‌ای مثل «بغی و براندازی»، «محاربه» و «افساد فی الارض» تعیین شود. همچنین اشخاص یا گروه‌های مفسد، محارب یا برانداز نتوانند به بهانه «حق مقاومت و نافرمانی مدنی»، رفتار مجرمانه خود را پوشانند؛ چنان که نهادهای قانونی هم نتوانند شخص و گروهی را که دست به «مقاومت» و «نافرمانی مدنی» در برابر یک قانون یا تصمیم یک مقام مسئول زده است را متهم به «بغی و براندازی»، «محاربه» یا «افساد فی الارض» نمایند. از آنجا که «انگیزه» افراد در اینکه رفتارشان در چه عنوانی از عناوین بگنجد، تأثیر دارد، شناخت دقیق این عناوین و انگیزه‌ها ضرورت دارد. گاه یک فرد یا سازمانی غیردولتی قانونی را زیر پا می‌گذارد؛ با این استدلال که در این مورد، «حق نافرمانی مدنی» داشته است؛ بدون آنکه نظم حاکم بر جامعه را بر هم بزند و اساس حکومت را تهدید نماید و به دنبال براندازی حکومت باشد؛ و گاه فرد یا نهاد دیگری، رفتار مشابهی را با انگیزه ضربه زدن به اساس حکومت و بر هم زدن نظم جامعه و بالمآل براندازی حکومت انجام می‌دهد. بدیهی است که این دو رفتار تحت یک عنوان قرار نمی‌گیرند تا برخورد یکسانی را طلب کنند، بلکه هر کدام تحت یک عنوان قرار می‌گیرند.

چه بسا تحت یک عنوان به «تبرئه» شخص و سازمان مربوطه از یک اتهام منجر شده و حتی در مواردی از حقوق او شناخته شود، و تحت عنوان دیگری به «محکومیت» شخص و نهاد مربوطه منتهی گردد. پس شفافیت عناوین و موضوعات، و تعیین حد و مرز هر کدام نقش مهمی در شناسایی رفتار شهروندان دارد تا مبدا حقی تضييع شود و شخص یا گروه بی گناهی بی جهت محکوم گردد یا شخص مجرمی از مجازات بگریزد. اینک به توضیح هر یک از عناوین سه گانه فوق پرداخته می شود.

### بغی

یکی از عناوین رایج در فقه که معمولاً در «کتاب الجهاد» یا «کتاب السیر» و در بحث از اقسام جهاد مطرح شده و به تبع آن به قوانین موضوعه راه پیدا کرده، عنوان «بغی» است. جهاد با بغات یکی از تکالیف مسلمانان و دولت اسلامی است. قبل از بیان معنا و مفهوم اصطلاحی بغی به تبیین معنای لغوی آن پرداخته می شود.

#### «بغی» در لغت

بغی را در لغت، «طلب الشيء»، «تعدی»، «ظلم» و «مجاوزه الحد» معنا کرده اند. (لسان العرب، ماده بغی) بنابر معنای اول و معنای آخر، آن را دو قسم دانسته اند: پسندیده و ناپسند؛ «بغی محمود» را «عبور از عدل به احساس و گذر از واجب به مستحب» شمرده و «بغی مذموم» را «تجاوز از حق به باطل و مشتبه» توصیف کرده اند. و چون بغی دارای دو قسم محمود و مذموم است، خداوند سبحان در قرآن کریم، بغی را به «غیر حق» مقید ساخته و فرموده:

«إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَتَّبِعُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ  
 أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ ایراد و مجازات بر کسانی است که به مردم ستم  
 می کنند و در زمین، به ناحق ظلم روا می دارند. برای آنان عذاب دردناکی  
 است». (شوری: آیه ۴۲)

معلوم می شود که بغی می تواند دارای دو نوع «حق» یا «ناحق» باشد، ولی بغی در غالب موارد استعمال آن، مفهومی ناپسند است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ماده بغی)  
 این سخن راغب اصفهانی که بغی در اکثر موارد استعمالش در قرآن در معنای مذموم استعمال شده، صحیح است، ولی مشتقات آن مانند (ابتغاء) در غالب موارد در معنای پسندیده استعمال شده است.

استعمال «بغی» در معنای پسندیده آن قدر نادر است که به حساب نمی آید، لاقلاً در قرآن و روایات با جست و جویی که صورت گرفت، در معنای پسندیده استعمال نشده

است. آنچه که راغب برای «بغی محمود» مثال زده، یعنی تجاوز از «عدالت» به «احسان» و از «واجب» به «مستحب»، در لغت عرب استعمال نشده است. به هر صورت، در قرآن کریم، بغی در معنای پسندیده استعمال نشده و همواره موارد استعمال آن دارای بار منفی است و شاید به همین دلیل، لغت‌شناسان، «ظلم و تعدی و استعلاء» را نیز از معانی لغوی بغی شمرده‌اند.

قید «بغیر حق» نیز نمی‌تواند در آیه مورد استناد راغب، قرینه‌ای بر فقدان بار منفی در این واژه باشد. توضیح مطلب آن است که قید «بغیر حق» در آیات متعدد قرآن به کار رفته است، ولی در همه جا قید «احترازی» نیست، بلکه در برخی از موارد، قید «توضیحی» است. به نمونه‌هایی از آیات قرآن که «غیر حق» در آنها قید توضیحی است، اشاره می‌شود:

«...ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ...» این بدان سبب بود که به آیات خدا کافر شدند و پیامبران را به ناحق کشتند. (بقره: آیه ۶۱ / آل عمران: آیه ۲۱، ۱۱۲، ۱۸۱)

روشن است که کشتن پیامبران نمی‌تواند بر حق باشد، پس قید «بغیر حق» برای قتل حتماً «توضیحی» است؛ نه «احترازی» که معنا و مفهومش وجود دو نوع قتل پیامبر باشد: «قتل بر حق پیامبر» و «قتل به ناحق پیامبر»!

«سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا...» به زودی کسانی را که در روی زمین بناحق تکبر می‌ورزند، از (ایمان به) آیات خود، منصرف می‌سازم! آن‌ها چنانند که اگر هر آیه و نشانه‌ای را ببینند، به آن ایمان نمی‌آورند. (اعراف: آیه ۱۴۶ / قصص: ۳۹ / فصلت: آیه ۱۵ / احقاف: آیه ۲۰)

در این آیه هم قید «بغیر حق» توضیحی است؛ زیرا «تکبر در زمین» و در برابر قدرت الهی نمی‌تواند بر حق باشد.

«الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ...» همان‌ها که از خانه و شهر خود، به ناحق رانده شدند، جز اینکه می‌گفتند: «پروردگار ما، خدای یکتاست!» (حج: آیه ۴۰)

«ذَلِكَ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ؛ این (عذاب) به خاطر آن است که بناحق در زمین شادی می‌کردید و از روی غرور و مستی به خوشحالی می‌پرداختید!» (غافر: آیه ۷۵)

در این دو آیه هم «اخراج مسلمانان از شهر و دیارشان» به وسیله مشرکان، و «شادی مشرکان از روی غرور و مستی» به «غیر حق» مقید شده است که ظهور در قید توضیحی دارد. چون «اخراج انسانها از شهر و دیارشان به سبب ایمان آوردن به توحید و دست شستن از شرک و بت پرستی»، و نیز «شادی از روی غرور و مستی به دلیل بت پرستی» هیچ کدام نمی توانند دارای نوع بر حق باشند تا قید را «احترازی» بدانیم.

به هر تقدیر، غیر از «بغی» که در بعضی از آیات قرآن، متعددی به «غیر حق» شده، در آیات فوق، «قتل انبیاء»، «تکبر و استکبار»، «اخراج از شهر و دیار»، و «خوشحالی» نیز مقید به این قید شده که لااقل در بعضی از آن موارد، قید حتماً «توضیحی» است. پس وجود این قید به همراه «بغی» در بعضی از آیات قرآن (مانند آیات فوق) نمی تواند شاهدی بر خنثی بودن این واژه باشد. به ویژه آنکه، در همه آیاتی که این کلمه به کار رفته، دارای بار منفی است که به بعضی از آنها اشاره می شود:

«إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ...؛ به درستی که قارون که از

قوم موسی بود، پس بر آنان طغیان کرد». (قصص: آیه ۷۶)

«إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ

بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ...؛ در آن هنگام که (بی مقدمه) بر داوود وارد شدند و او از دیدن آنها وحشت کرد، گفتند: «ترس، دو نفر شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری سرکشی و ستم کرده، اکنون در میان ما به حق داوری کن».

(ص: آیه ۲۲)

«وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ؛ هرگاه خداوند روزی را برای

بندگانش وسعت بخشد، در زمین طغیان و ستم می کنند». (شوری: آیه ۲۷)

«وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ؛ و کسانی که هرگاه تجاوز و ستمی

به آنها رسد، (تسلیم ظلم نمی شوند و) یاری می طلبند!» (شوری: آیه ۳۹)

اما آیاتی که «بغی» در آنها به قید «غیر حق» مقید شده اند.

«فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغَيْكُمُ

عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ». (یونس:

آیه ۲۳)

در این آیه نیز قید «غیر حق» توضیحی است؛ چون «بغی فی الارض» به معنای

«سرکشی و ظلم و تعدی در زمین» است و نمی تواند پسندیده و بر حق باشد و اینکه می فرماید: «بغی شما علیه شما و متاع زندگی دنیاست»، قرینه بر این معناست.

«قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (اعراف:

آیه ۳۲ / نحل: آیه ۹۰ «... و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی...»)

علامه طباطبایی معتقد است که قید «بغیر حق»، تقیید «بغی» به «معنای لازم آن» است؛ مثل قید (مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا) برای (أَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ)؛ «بغی»، یعنی درخواست چیزی که حق انسان نیست؛ مثل انواع ظلم و تعدی بر مردم و استیلا نامشروع (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۸، ۸۵) و مثل تکبر که مقید به غیر حق شده، در حالی که تکبر در زمین، مذموم است و قید «توضیحی» است نه «احترازی». (همو، ۱۴۱۷: ۲۴۶)

این بحث از آن رو مفید است که بدانیم آیا «اعتراض و شورش بر حاکم جائز» نیز مثل «اعتراض و شورش بر حاکم عادل» در لغت «بغی» است یا نه؟ با این تفاوت که یکی «بغی به حق» باشد و دیگری «بغی به غیرحق».

با توضیحاتی که ارائه شد، روشن گردید که اعتراض و شورش علیه امام جائز در لغت هم «بغی» نیست، و گرنه روشن است که در اصطلاح فقهی بغی نیست، (چنان که بعد از این خواهد آمد) فقیهان نیز به تبع احادیث در چنین مواردی از واژه «خروج» استفاده کرده‌اند، نه «بغی». (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ج ۲، ۱۵)

با توجه به معنا و مفهوم «بغی» در قرآن و احادیث، سخن آن دسته از عالمان اهل سنت که بُعات را در عصر حکومت علوی که با امیر مؤمنان علی(ع) جنگیدند، تبرئه نموده و «خطاکاران از اهل اجتهاد» شمرده‌اند، مخدوش است؛ چرا که مجتهدی که خطا می‌کند، نه تنها قابل تخطئه نیست، بلکه به تعبیر همه فقها «لَهُ أَجْرٌ وَاحِدٌ»؛ در حالی که «باغی» در فرهنگ قرآن و روایات، «شخص متجاوز و سرکشی است که قتال با او واجب است». همین که عنوان «بغی» بر آن‌ها صادق است کافی است تا نشان دهد که آن‌ها در این رفتار خود مقصر، ستمکار و متجاوزند.

### «بغی» در اصطلاح فقهی

فقیهان، «خروج بر امام عادل و شکستن بیعت وی و مخالفت با احکام و دستورات او» را بغی دانسته‌اند.

شیخ طوسی در «نهایه» می‌گوید:

«هر کسی که بر پیشوای عادل خروج کند و بیعت با او را بشکند و با

احکام او مخالفت ورزد، باغی است.»<sup>(۱)</sup> (شیخ طوسی، ۱۴۰۰: ۲۹۶)

علامه حلی نیز در «تذکره» در تعریف «باغی» می‌نویسد:

«شخص مخالف با پیشوای عادل که از اطاعت او خارج شده، و از انجام وظایفی که بر عهده دارد، سرباز زند، با توجه به شرایطی که خواهد آمد، باغی است.»<sup>(۲)</sup> (علامه حلی، ۱۴۱۹: ج ۹، ۳۹۱)

تناسب معنای اصطلاحی بغی با معنای لغوی آن نیز کاملاً روشن است. چنین کسی را از آن رو باغی گویند که «از حدّ خود تجاوز کرده و به حقوق امام و جامعه تعدّی نموده»، یا به سبب آنکه «ستم کار است»، یا به این دلیل که «خواهان استعلا و برتری بر امام جامعه است». (همو)

### بغی و شرایط تحقق آن

فقها در بحث جهاد با بغات، از شرایط تحقق بغی سخن گفته و احکام مستفاد از آیات و روایات را بر عنوان «بغی» مترتب نموده‌اند؛ عنوانی که تحقق آن شرایطی دارد و صرف «مخالفت با امام عادل، به هر شکل و صورتی» را بغی نمی‌دانند. آن شرایط عبارتند از: از نظر تعداد نیرو، و سلاح و امکانات مقابله با حکومت در حدّی باشند که متفرق کردن و دفع فتنه آنان به جنگ و جهاد نیاز داشته باشد. برخی از فقیهان پس از بیان این شرط نتیجه گرفته‌اند که اگر یک یا چند نفر بر علیه امام خروج نمایند، باغی نیستند، بلکه راهزن و محاربند و احکام محارب بر آنان جاری می‌شود. (شیخ طوسی، ۱۴۲۲: ج ۷، ۲۶۴)

برای این شرط می‌توان به ظاهر آیه شریفه استناد کرد که خداوند دستور قتال با بغات را صادر کرده، طبعاً باید آنان در حدّ و مرتبه‌ای باشند که شأنیت برای قتال در آنها باشد. پرسشی که مطرح است آنکه، چون از آیه شریفه سوره حجرات، «وجوب قتال با بغات» استفاده می‌شود، پس بغات به کسانی اطلاق می‌شود که از نظر عدّه و عُده به اندازه‌ای باشند که دفع شرّ آنان به جهاد نیاز دارد؟ آیا اگر از نظر عدّه و عُده به این اندازه نباشند، باغی نیستند یا باغی هستند، ولی حکم شرعی، «جهاد با آنان» نیست، بلکه از هر راهی که بتوان فتنه آنان را دفع کرد، دولت اسلامی موظف به انتخاب آن راه و روش است؟

به نظر می‌رسد با توجه به آنچه در توضیح تفاوت «باغی» و «محارب» در اصطلاح فقهی گفته شد، اگر از نظر عدّه و عُده به آن اندازه نباشد، باغی نیستند، ولی محاربند. اگر هم از نظر موضوعی محارب نباشند و عناصر لازم در محارب اصطلاحی را نداشته باشند؛ مثل ترساندن مردم، محکوم به «حکم» محاربند. بغی هر چند از نظر معنای لغوی می‌تواند دارای مراتبی باشد، ولی از نظر اصطلاح فقهی تنها مرتبه‌ای اعلاّی آن بغی است و احکام خاصی مانند «جهاد با بغات» را به دنبال دارد.

#### سیاست متعالیه

- سال سوم
  - شماره نهم
  - تابستان ۹۴
- بررسی مفهومی  
«بغی»، «محاربه» و  
«نافرمانی مدنی»  
(۱۳۱ تا ۱۵۲)

بدین ترتیب آنان که امروزه با روش‌های گوناگون درصد براندازی دولتی هستند و از این روش‌ها گاه به «انقلاب مخملی»، گاه به «انقلاب نارنجی» و گاه به «براندازی نرم» تعبیر می‌شود؛ تا وقتی که به مرحله شورش و مقابله نظامی با نظام سیاسی نرسیده، مصداق «بغی» فقهی نیست. اگر عناصری مانند «ارعاب و ترساندن مردم» و «افساد در زمین» را داشته باشد، مجاربه بوده و محکوم به احکام «مجارب»ند و در غیر این صورت، جرمی است که مجازات آن در اختیار دولت اسلامی است.

احزایی مانند حزب کومله، حزب دموکرات در کردستان و سازمان مجاهدین (منافقین) خلق بدون شک مصداق «باغی» بودند؛ چرا که شورش آنان علیه جمهوری اسلامی، مسلحانه بوده و از نظر عده و عده به اندازه‌ای بودند که دفع فتنه آنان به جنگ و دفاع نظامی نیاز داشت و دولت اسلامی با چنین توانی توانست آنان را سرکوب نماید.

از اطاعت امام و قبضه قدرت دولت بر حق خارج شوند و از قوانین و مقررات حکومتی سرپیچی کرده و در واقع در برابر امام اعلام خودمختاری، استقلال و موجودیت نمایند. ولی تا وقتی که تمرّد نکرده و از قوانین و مقررات پیروی نموده و عملاً برای خود، «هویت مستقلی» در برابر حکومت و در عرض آن قائل نشده‌اند، هم چنان در امنیتند و کسی متعرض آنان نمی‌شود.

علامه در «تذکره» در تشریح این شرط می‌نویسد:

«از قلمرو نفوذ پیشوای جامعه خارج شده و در شهر یا بیابانی اعلام خودمختاری کنند، اما اگر هم چنان با او بوده و در قلمرو نفوذ او باشند، اهل بغی نیستند.»<sup>(۳)</sup> (علامه حلی، ۱۴۱۹: ج ۹، ۳۹۲ / شیخ طوسی، ۱۴۲۲: ج ۷، ۲۶۵)

همان گونه که از عبارات فقهی بر می‌آید، بغی بر کسانی صدق می‌کند که از قلمرو قدرت و نفوذ حکومت خارج شده و با اعلام خودمختاری به دنبال استقلال سیاسی باشند. برای این شرط می‌توان، هم به ظاهر آیه استناد کرد و هم به سخنی از امیرمؤمنان علی(ع).

در سوره حجرات می‌فرماید:

«فَقَاتِلُوا آلَ بَنِي تَيْفَةَ حَتَّىٰ تَبْغُوا إِلَيْهِمْ أَمْرَ اللَّهِ فَإِن فَاتَتْهُمُ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ؛ با ستم کار بجنگید تا به فرمان خدا باز آید و چنانچه باز آمد، میان آن‌ها به عدالت صلح برقرار کنید و مجری عدالت باشید.» (حجرات: آیه ۹)

غایت قتال با بغات «تن دادن به امر الهی و دست برداشتن از بغی و تجاوز» است. معلوم می‌شود که موضوع وجوب قتال «بغی و تجاوز» است و تا به این حد و مرتبه نرسیده و تحت قوانین و مقررات حکومت قرار دارند، «قتال» رخ نخواهد داد. امیرمؤمنان علی(ع)



نیز به هنگام ورود به مسجد، مردی از خوارج را مشاهده کرد که می‌گفت: «لا حکم الا لله»، تا تعریضی به آن حضرت نماید. حضرت فرمود:

«کلمة حقُّ يُرادُ بها باطل، لکم عندنا ثلاثُ خِصال: لا تمنعکم مساجدُ الله ان تُصلوا، و لا تمنعکم القبیئ کانت ایدیکم مع ایدینا، و لا تبدؤکم بحرب حتی تبدؤنا به؛ سخن حقی است که از آن اراده باطل شده است. شما نزد ما از سه حق برخوردارید: از ورود شما به مسجد برای اقامه نماز جلوگیری نمی‌کنیم، و مادامی که دستتان در دست ماست، از بیت المال محروم نمی‌سازیم، و با شما نمی‌جنگیم تا زمانی که شما به جنگ با ما برخیزید.» (بروجردی، ۱۳۸۶: ج ۱۶، ۱۳۴، ح ۲۱۵۰۲)

از این بیان استفاده می‌شود که مخالفان سیاسی تا وقتی که با قصد براندازی حکومت خروج نکرده و به شورش مسلحانه دسته جمعی روی نیاورده‌اند، هم‌چنان از حقوق اجتماعی برخوردار بوده و دولت اسلامی با آنان برخورد قهرآمیز نمی‌کند. خوارج تا وقتی که دست به شمشیر نبرده و مرتکب قتل و جنایت نشدند، از جانب علی(ع) مورد تعرض قرار نگرفتند، حتی طعن و کنایه‌های آنان در محافل عمومی بر ضد امام جامعه نیز تحمل می‌شد و حضرت اجازه نمی‌داد که مسلمانان متعرض آنان شوند.

جدایی آنان از امام و دولت اسلامی با اغراض سیاسی و بر اساس تحلیلی باشد که آنان را به رویارویی با دولت وادار کند. مثلاً معتقد باشند که امام جامعه، احکام شرعی را زیر پا نهاده و آنان مجاز به بغی و خروج علیه او هستند.

علامه در «تذکره الفقهاء» این شرط را چنین شرح می‌دهد:

«(بغات کسانی هستند که) به خاطر شک و شبهه‌ای که پیدا کرده‌اند، توجیهی داشته، از پیشوای جامعه جدا شده و بر او خروج کنند. اما اگر توجیهی برای این عمل نداشته باشند و بدون اینکه شبهه و ایرادی بر امام داشته باشند، خروج نمایند، راهزنند و حکمشان همان حکم محارب است.»<sup>(۴)</sup> (علامه حلی، ۱۴۱۹: ج ۹، ۳۹۲)

شیخ محمد حسن نجفی، نگارنده «جواهر الکلام» این شرط را نپذیرفته و آن را فاقد دلیل شمرده است؛ چرا که علی(ع) با اصحاب جمل و اصحاب صفین، معامله «بغات» را نمود؛ در حالی که چنین شرطی درباره آنان تحقق نداشت، آنان درباره علی(ع) دچار شبهه و تردید نبودند. البته خوارج دچار شبهه شدند و روایاتی که این معنا را تأیید کند، متعدد است، (نجفی، بی‌تا: ج ۲۱، ۳۳۳) از آن جمله روایت ذیل از جمیل بن دراج:

سیاست متعالیه

- سال سوم
  - شماره نهم
  - تابستان ۹۴
- بررسی مفهومی  
«بغی»، «محاربه» و  
«نافرمانی مدنی»  
(۱۳۱ تا ۱۵۲)

قال رجل لابی عبدالله(ع): الخوارج شکاک؟ قال: «نعم»، قال: فقال بعض اصحابه: کیف و هم يدعون الی البراز؟ قال: «ذلک مما یجدون فی انفسهم»؛ مردی به امام صادق(ع) عرض کرد: آیا خوارج درباره امام شک و تردید داشتند؟ فرمود: «بله». برخی از یاران امام عرض کردند: چگونه؟ آن‌ها که دعوت به مبارزه می‌کردند؟! حضرت فرمود: «دعوت به مبارزه به خاطر شک و تردیدی بود که برای‌شان پیش آمده بود». (حرّ عاملی، ۱۴۱۴: ج ۱۵، ۸۱ ح ۶ / ح ۴ و ۸۳ ح ۱۳)

نگارنده «جواهر» در ادامه می‌افزاید: البته غرض ما تنقیح موضوع بُغات است؛ به گونه‌ای که احکام بغی جاری شود، و الاّ جهاد با آنان به عنوان «محارب»، یا «نصب» یا «به خاطر آنکه خون مسلمین را مباح کردند و علی(ع) را تکفیر نمودند که خود، انکار ضروری دین شمرده می‌شود»، واجب بود.

سخن فقیه نجفی از این زاویه که اصحاب جمل و اصحاب صفین با انگیزه‌های دنیوی مثل ثروت و قدرت با علی(ع) جنگیدند، نه بر اساس یک مبنای عقیدتی و اختلاف در مسائل دینی، بر خلاف خوارج که درباره آن حضرت دچار شبهه و تردید شدند و در نهایت، آن حضرت را به «کفر» متهم نمودند، صحیح است. ولی این سخن در صورتی است که مراد از «تأویل سائغ» در کلمات فقها به عنوان شرط بغی، همان مطلبی باشد که فقیه نجفی برداشت کرده است.

اما برداشت دیگری هم از این شرط شده که عبارت است از: اختلاف نظر سیاسی با امام و دولت مرکزی؛ چرا که اگر خروج نه به سبب اختلاف نظر سیاسی، بلکه به دلیل ایجاد فساد و فتنه در جامعه و بر هم زدن امنیت اجتماعی باشد، شخص، «راهزن و مفسد» است نه «باغی» اصطلاحی. اصلاً اختلاف اساسی بین «باغی» و «مفسد و محارب» در همین نقطه است. (آصفی، ۱۳۷۹: ۱۴۱)

علت آنکه نگارنده «جواهر» این شرط را نپذیرفته، آن است که آن را فاقد دلیل تصور کرده و رفتار حضرت علی(ع) را با اصحاب صفین با آنکه به نظر ایشان به دنبال قدرت، ریاست و مال دنیا بودند و نه دارای اغراض سیاسی و اختلاف نظر با امام، شاهد بر عدم اشتراط آن در تحقق «بغی» دانسته است. در حالی که آنان دارای اغراض سیاسی بودند و این مفاد و معنا در روایات هم آمده است. از آن جمله:

– پیامبر(ص) بر علی(ع) از فتنه بعد از مرگ خویش خبر داد و وقتی علت لزوم جهاد با آنان را پرسیدند، فرمود:

«عَلَى أَحْدَانِهِمْ فِي دِينِهِمْ وَفِرَاقِهِمْ لِأَمْرِي وَاسْتِحْلَالِهِمْ دِمَاءَ عِترَتِي؛ به خاطر اینکه در دین‌شان بدعت نهاده و از دستور من سرپیچی کرده، و خون خاندان مرا حلال شمردند». (حرعاملی، ۱۴۱۴: ج ۱۵، ۸۲)

فتنه اصحاب جمل صرفاً به دلیل سلب امنیت از جامعه و خروج محض علیه امام نبود، بلکه به سبب «بدعت‌گذاری در دین» و «جدا شدن از دستور پیامبر» و «حلال شمردن خون خاندان آن حضرت» بود.

## محرابه

معنا و مفهوم لغوی و اصطلاحی «محرابه» نیز مانند «بغی»، تفاوت‌هایی دارند. ابتدا معنای لغوی، سپس به معنای اصطلاحی آن پرداخته می‌شود.

### محرابه در «لغت»

«محرابه»، مصدر باب «مفاعله» از ریشه «حرب» به معنای جنگ است و نقیض آن «سلم» به معنای صلح و آشتی است. این واژه از نوعی مقاتله (کارزار) حکایت دارد که در آن از ابزار قدرت و زور استفاده می‌شود. بر این اساس، به نظر می‌رسد میان «محرابه» به این معنا، و «منازعه» به معنای دعوا، خصومت و دشمنی تفاوت هست. (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴: ج ۱، ۴۰۹)

بنابراین، استعمال واژه «حرب» در مواردی که جنگ حقیقی و اعمال زور وجود نداشته باشد، استعمال مجازی و کنایی است، مانند استعمال واژه «حرب» به معنای دشمن در جمله «انا حرب لمن حاربني».

در برخی از موارد، واژه «حرب»، جنگ با سلاح، به مرحله فعلیت نمی‌رسد، ولی دشمنی به اندازه‌ای است که به منزله قتال و کارزار است. کاربرد «حرب» در عبارت این منظور در جمله «فلان حرب لی، ای: عدو محارب و ان لم یکن محاربا»، شاهد بر این سخن است. شاید به همین جهت واژه «حرب» را در آیه شریفه «فَاذْنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» (بقره: آیه ۲۷۹) به «جنگ و قتال» تفسیر کرده است.

گرچه در آیات دیگر مثل آیه «أَمَّا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» (مائده: آیه ۲۳)، آن را به «معصیت و نافرمانی» تفسیر کرده، گویا به این دلیل که وقوع جنگ حقیقی با خدا و پیامبر را نامعقول می‌پنداشته است. (همو، ۴۱۰)

این معنا در سایر استعمالات و مشتقات ماده «حرب»، مانند «حربه» به معنای زوبین یا نیزه کوتاه، و «حَرْب» به معنای همه مالش به تاراج رفت و «حَارِب» به معنای مسلح به چشم می‌خورد.

### سیاست متعالیه

- سال سوم
- شماره نهم
- تابستان ۹۴

بررسی مفهومی  
«بغی»، «محرابه» و  
«نافرمانی مدنی»  
(۱۳۱ تا ۱۵۲)

### محاربه در اصطلاح فقهی

در کلمات فقها گاهی از بغی به «محاربه با امام عادل» نیز یاد شده است، ولی در چنین مواردی آنان واژه «محاربه» را در معنای لغوی به کار برده‌اند؛ نه معنای اصطلاحی فقهی و خاص آن. (شریف مرتضی، رسائل، ۱۴۱۵: ج ۳، ۳۱۹ / الانتصار، ۱۴۱۵: ۴۷۶)

شیخ طوسی در «نهایه» می‌گوید:

«محارب کسی است که برای گرفتن مال انسان، آهنگ او کند و سلاح

برکشد؛ در خشکی باشد یا دریا، در سفر باشد یا وطن.»<sup>(۵)</sup> (طوسی، ۱۴۰۰: ۲۹۷)

وی در «تبیان» ایجاد رعب و وحشت را نیز در تعریف اخذ کرده و می‌نویسد: «هو الذی اشهر السلاح و اخاف السبیل سواء کان فی المصر او خارج المصر...» (طوسی، بی تا: ج ۳، ۵۰۴) و آن را از روایات برداشت کرده است. (همو، ۱۴۲۲: ج ۸، ۵۰)

راوندی نیز در تفسیر آیه محاربه، تجرید سلاح در شهر یا خارج از شهر را معنای محاربه دانسته است. (راوندی، ۱۴۰۵: ج ۲، ۳۸۷)

سید علی طباطبایی، نگارنده «ریاض المسائل» نیز می‌گوید:

«محارب، کسی است که در خشکی یا دریا، شب یا روز آشکارا برای

ترساندن رهگذران مسلمان اسلحه بکشد؛ حتی اگر شخص ضعیفی باشد که

صلاحیت ترساندن را هم نداشته باشد.»<sup>(۶)</sup> (طباطبایی، ۱۴۱۸: ج ۱۶، ۱۴۹)

در تعریف نخست، تنها سخن از «کشیدن اسلحه به صورت علنی به منظور بردن مال مردم» مطرح است، ولی در تعریف دوم، افزون بر آن، «ترساندن مردم» هم به عنوان هدف مطرح شده است.

در بعضی از تعاریف، افزون بر آن‌ها، عنصر «فساد در زمین» نیز در تعریف اخذ شده است. مثلاً ابوالصلاح حلبی در «الکافی فی الفقه» می‌گوید:

«محاربان، کسانی هستند که از سرزمین امن برای راهزنی و ناامن کردن

راه‌ها و فساد در زمین خارج شوند.»<sup>(۷)</sup> (مروارید، ۱۴۱۳: ج ۹، ۳۴-۳۳)

فقیهان متعددی یکی از عناوین فوق یا هر دو عنوان را هم در معنای مصطلح محاربه

دخیل دانسته‌اند. (محقق حلی، ۱۴۰۸: ج ۴، ۱۸۰ / شهید ثانی، ۱۴۱۰: ج ۹، ۲۹۰-۲۹۱ / فاضل مقداد، بی تا: ج ۲، ۳۵۱ /

نجفی، بی تا: ج ۴۱، ۵۶۶-۵۶۴ / امام خمینی، بی تا: ج ۲، ۴۹۲)

علامه طباطبایی هم با استفاده از قرآن، «اخلال در امنیت عمومی» را در معنا و مفهوم

محاربه دخیل می‌داند و معتقد است که اخلال در امنیت عمومی بدون «ایجاد رعب و

وحشت در مردم» رخ نمی‌دهد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۵، ۳۵۴)

به هر تقدیر، دخالت یا عدم دخالت عناصری چون «یجاد رعب و وحشت در میان مردم» یا «فساد در زمین» در معنای اصطلاحی محاربه فعلاً از این بحث خارج است، اما آنچه مورد اتفاق فقیهان در معنای اصطلاحی محاربه است، «کشیدن اسلحه به صورت علنی به منظور بردن مال مردم و سلب امنیت اجتماعی» است. اما دخالت یا عدم دخالت عناصر دیگر مورد اختلاف است. همین مقدار مورد توافق میان فقها برای نشان دادن تفاوت میان سه عنوان «بغی»، «محاربه» و «نافرمانی مدنی» کافی است.

«محاربه» را می‌توان از جهات ذیل از «بغی» تفکیک کرد:

اولاً: فقها بحث «بغی و بغات» را در «کتاب الجهاد» مطرح کرده‌اند و بحث «محاربه و محارب» را در «کتاب الحدود». چون از ادله شرعی استفاده کرده‌اند که «بغی»، جرمی است که اساس نظام سیاسی را هدف می‌گیرد و «نوعی براندازی است که با شورش و جنگ همراه است.» از این رو، باید با بغات جهاد کرد، ولی محاربه، «جرمی است که ارتباطی به اساس نظام ندارد و مجازات معینی دارد.» لذا باید بر محارب، حد جاری نمود. معلوم می‌شود که باغی، حکومت و رأس هرم جامعه را مورد تعرض قرار می‌دهد و اساس حکومت را تهدید می‌کند، ولی محارب، امنیت جامعه را بر هم می‌زند و لزوماً با سیادت و کیان حکومت به مقابله بر نمی‌خیزد.

ثانیاً: در بغی لزوماً «ترساندن مردم» و «ربودن اموال آنان» و حتی به زعم خود «فساد در زمین» مورد نظر نیست. چه بسا بغات با انجام یک کودتا رهبری بر حق را ساقط کرده و حکومت را به دست می‌گیرند، ولی در محاربه، عناصر یاد شده دخیل است.

ثالثاً: مستند هر یک از عناوین «بغی» و «محاربه» متفاوت است. جهاد با بغات مستند به آیه سوره حجرات<sup>(۸)</sup> است و مجازات محارب مستند به آیات سوره مائده<sup>(۹)</sup>.

## نافرمانی مدنی

نافرمانی مدنی (civil disobedience) از نظر لغوی، ترکیبی است. «نافرمانی» در نقطه مقابل اطاعت یا فرمانبرداری، که یکی از مفاهیم مناسبات قدرت است، به معنای «سرپیچی از دستورات و اطاعت نکردن از فرامین» مورد استفاده قرار می‌گیرد. «مدنی» هم به معنای شهروندی است.

«نافرمانی مدنی، اقدامی است که شهروندی با اتکاء به ابزار مسالمت‌آمیز در راستای سرپیچی علنی و اعلام شده از فرامین که به نام هنجار و یا آموزه‌های مافوق صادر شده، ولی به نظر نامشروع می‌آید، در مقابل قانون، حکم، یا فرمانی

مقتدرانه صورت می‌دهد.» (علی بابایی، ۱۳۶۹: ۹۱)

«هر اقدام قانون شکنانه آشکار و عمدی که با هدف جلب توجه همگان به نامشروع بودن برخی قوانین یا نادرستی آنها از جنبه اخلاقی و عقلانی صورت گیرد نافرمانی، سرپیچی مدنی یا نافرمانی عمومی است. (مجبی، ۱۳۸۲: ۸۰)

جان راولز، متفکر آمریکایی و فیلسوف اخلاق و حق معتقد است: «نافرمانی مدنی، خود را در کنشی علنی، مسالمت آمیز و وجدانی، اما مغایر قانون و معمولاً با هدف تغییر قوانین و یا تغییر سیاست حکومت متجلی می سازد. (همان: ۸۹)

وی برای نافرمانی مدنی چند پیش شرط قائل است:

اعتراض باید در مقابله با مواردی از بی عدالتی آشکار صورت پذیرد.

همه امکانات قانونی دیگر که شانس پیروزی دارد، قبلاً به کار گرفته شده باشد.

اقدامات مربوط به نافرمانی نباید چنان ابعادی به خود بگیرد که کارکرد نظم قانون

اساسی را به مخاطره اندازد. (همان: ۹۰)

تئودور رابرت، استاد علوم سیاسی دانشگاه برلین هم برای نافرمانی مدنی، سه شاخص

اساسی ذیل را در نظر می گیرد:

خشونت پرهیزی

مسئولیت پذیری

محدودیت

با رفتار مسالمت آمیز خود نشان می دهند که طرفدار قانون و نظم در کل آن می باشند و اعتراض آنان صرفاً متوجه قانون یا قاعده مشخصی است که باید با نقض آن خطری را که می تواند متوجه جامعه باشد، دفع کرد.

گویا با شاخص دوم نشان می دهند که نسبت به گسترش نافرمانی و تهدید نظم و قانون به طور کلی، و رو آوردن به خشونت احساس مسئولیت می کنند.

با شاخص سوم نشان می دهد که نافرمانی مدنی، اقدامی مسالمت آمیز است که متوجه تغییراتی تدریجی یا ناگهانی در بخشی از نظام سیاسی و قوانینی معین است، و با اقداماتی که براندازی و ایجاد نظم جدیدی را دنبال می کند، متفاوت است. (همان: ۹۲)

### مقاومت مدنی

اصطلاح دیگری که با «نافرمانی مدنی» همسویی دارد، «مقاومت مدنی» است که اشاره به تفاوت آنها خالی از لطف نیست.

«پرهیز از هر نوع اقدام و بی تفاوتی درباره آنچه از سوی حکومت به عنوان قانون، وضع و به اجرا گذاشته می شود»، مقاومت مدنی است. (آقابخشی، ۱۳۷۶: ۹۸) در این روش، مردم مخالفت خود را با قانون یا تصمیمات دولت نشان می دهند؛ بدون آنکه دست به

اقدامی بزنند. گرچه با اجرا نکردن قانون مثل نپرداختن مالیات که بر اساس قانون بر آنان الزامی شده، اعتراض خود را به گوش دولتمردان می‌رسانند.

در «مقاومت منفی و مدنی»، تأکید اصلی بر «امتناع از اقدام و نوعی بی‌تفاوتی» است. در حالی که «نافرمانی مدنی» بدون «اقدام» معنایی ندارد. وجه مشترک این دو شیوه مبارزه، «مسالمت‌آمیز بودن» آنهاست. در مقاومت منفی، این مسالمت از طریق «خودداری از اقدام» تأمین می‌شود، ولی در نافرمانی مدنی از طریق نوعی «اقدام». (همان: ۹۹) البته گاهی «خودداری از اقدام»، نوعی «اقدام» است. از همین روست که برخی این دو اصطلاح را به یک معنا دانسته و توصیه‌های گانندی به ملت هند برای مقابله با استعمار بریتانیا را در حالی که از نوع «مقاومت منفی» و «عدم اقدام» است، «نافرمانی مدنی» دانسته‌اند.

«تمسک به حقیقت و نیروی راستی» (ساتیاگراها)، بخشی از اندیشه‌های فلسفی و دکترین اجتماعی و سیاسی است که از سوی گانندی مطرح شد. ایدئولوژی نهضت ملی و استقلال‌طلبانه مردم هند بر اساس ویژگی‌های آن سرزمین است. در این فلسفه، اثر نیروی روانی در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی برتر از عوامل مادی عنوان شده است. گانندی می‌کوشد از طریق «قدرت حق»، و «مبارزه به خاطر حقیقت»، سیاست را تابع اخلاق کند. وی طرفدار اصل «مقاومت منفی» بود. (علی بابایی، ۱۳۶۹: ۳۶۲-۳۶۱) استراتژی «نافرمانی مدنی» به صورت خاص توسط مهاتما گانندی برای کسب استقلال هند از حکومت امپراطوری بریتانیا صورت گرفت. روش گانندی مبتنی بر «تمرد از قوانین کشوری، نپرداختن مالیات‌ها، قبول نکردن پست‌های دولتی، تحریم انتخابات مجالس قانون‌گذاری، عدم همکاری با مأموران انگلیسی و تحریم اجناس ساخت بریتانیا» بود. (همان: ۹۹) همچنین اعتصاب، تظاهرات و راهپیمایی، روزه‌داری، عدم استقبال از مسئولان دولتی، دعوت معلمان و دانش‌آموزان به ترک کلاس‌های درس از دیگر راه‌کارهای مبارزه منفی او با استعمار انگلیس بود. (امیرعلایی، ۱۳۲۷: ۴۲-۴۰)

هر چند اصطلاح نافرمانی و مقاومت مدنی، در منابع دینی و میراث فقهی سابقه ندارد، اما «تمرد از فرمان حاکم و حکومت»، امری سابقه‌دار در تاریخ اسلام است. از منابع دینی، «جواز تمرد» از فرمان نامشروع و ظالمانه حاکمان استفاده می‌شود؛ زیرا بندگان خدا، تنها در چارچوب فرامین الهی، حق امر و نهی داشته و مردم، تنها در این محدوده مجاز به اطاعت از آنان هستند. «لاطاعة لمخلوق فی معصية الخالق.» (حرعاملی، ۱۴۱۴: ج ۱۵، ۱۷۴) روزی پیامبر، عبدالله بن حذافه را به فرماندهی سپاهی برگزید و روانه جنگ کرد. او یارانش را به افروختن آتشی دستور داد. سپس فرمان داد که در آن بنشینند. پیرمردی

#### سیاست متعالیه

- سال سوم
  - شماره نهم
  - تابستان ۹۴
- بررسی مفهومی  
«بغی»، «مبارزه» و  
«نافرمانی مدنی»  
(۱۳۱ تا ۱۵۲)

خواست در آن بنشیند، به درون آتش افتاد و بخشی از بدنش سوخت. وقتی ماجرا را برای رسول خدا نقل کردند، پرسید: چه چیزی باعث شد که به سخنش گوش فرا دهید؟ عرض کردند: ای رسول خدا! او امیر ما بود و اطاعتش واجب. آن گاه رسول خدا فرمود:

«أَيُّمَا أَمِيرٍ أَمَرْتَهُ عَلَيْكُمْ فَأَمْرُكُمْ بِغَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ فَلَا تَطِيعُوهُ، فَإِنَّهُ لَا طَاعَةَ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ؛ (صنعانی، ۱۴۰۳ق: ج ۱، ۳۳۵) هر گاه امیری بر شما قرار دادم و او شما را به غیر اطاعت الهی فرمان داد، اطاعتش نکنید؛ چون در جهت معصیت الهی نمی‌توان کسی را اطاعت کرد.»

از این بیان نبوی استفاده می‌شود که کارگزاران حکومت نبوی، تنها در محدوده قوانین و مقررات الهی، حق امر و نهی دارند و امر و نهی آنان خارج از این محدوده، لزوم اطاعت ندارد. اطاعت نکردن از کارگزار حکومتی، چیزی جز «مقاومت و نافرمانی مدنی» نیست. از عموم کلام حضرت (ایما امیر) هم استفاده می‌شود که این مسئله، اختصاصی به «فرماندهان نظامی» ندارد، بلکه هر کارگزار حکومتی، چه لشکری و چه کشوری در این محدوده، حق امر و نهی دارد. این آفت در مراکز نظامی وجود دارد که فرماندهان نظامی برای خود به طور مطلق، حق امر و نهی و برای نیروهای تحت امر خود، وظیفه فرمانبری قائل‌اند. غافل از آنکه حق امر و نهی آنان محدود و مقید به رعایت حدود الهی است. چنان که در رفتار امام علی (ع) در ماجرای تبعید ابوذر، صحابی معروف رسول خدا (ص) به سرزمین ربه، به چشم می‌خورد. عثمان که تحمل امر به معروف‌ها و نهی از منکرها، انتقادها و اعتراض‌های ابذر به سیاست‌ها و عملکرد خود در زمینه‌های مختلف مثل به قدرت رساندن افراد فاسق و فاجر، و حیف و میل بیت المال را نداشت، حکم تبعید او را صادر کرده و فرمان داد احدی با او سخن نگوید و او را در خروج از مدینه مشایعت نکند. امیر مؤمنان به رغم آنکه در شرایط خاص آن روز، با عثمان بیعت کرده، و از دستور خلیفه هم مطلع بود، اما همراه با فرزندان، حسن و حسین (ع)، برادرش عقیل، عبدالله بن جعفر و عمار بن یاسر به دیدار ابوذر رفته و او را به صبر و استقامت در راه حق دعوت کرد. (امام علی، ۱۳۶۸ق: خطبه ۱۳۰ / امینی، ۱۳۷۲ق: ج ۱۵، ۳۰۹) و در پاسخ عثمان مبنی بر اینکه چرا از فرمان من تخلف کردی؟ فرمود:

«أَوْ كَلَّمَا أَمَرْتَهُ بِأَمْرِ مَعْصِيَةِ أَطْعَانَاكَ فِيهِ؛ (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵ق: ج ۸، ۲۵۳) آیا انتظار

داری هر گاه دستور به معصیت دادی، از تو اطاعت کنم؟!»

در همان ماجرا، ابوذر به رغم فرمان خلیفه مبنی بر سکوت و عدم اعتراض به سیره مملکت‌داری خود، به او گفت:



«آینهانی عثمان عن قرائه کتاب الله و عیب من ترک امرالله، فوالله لان أرضی الله بسخط عثمان، احب الی و خیر لی من ان أسخط الله برضاه» (بلاذری، ۱۳۹۴: ج ۵، ۵۲) آیا عثمان مرا از قرائت کتاب خدا و گرفتن عیب کسی که دستور خدا را نادیده گرفته، نهی می کند؟! به خدا سوگند اینکه رضایت الهی را به بهای خشم عثمان به دست آورم، نزد من محبوب تر و برایم بهتر است از اینکه برای تأمین رضایت او، خدا را به خشم آورم.»

چنان که گروهی از اصحاب پیامبر مانند حجر بن عدی، عمرو بن حمق، سلیمان بن سرد خزاعی و ... با ارسال نامه‌ای به خلیفه از سعید، حاکم کوفه شکایت کرده و در ضمن به او یادآور شدند که امارت تو بر ما مطلق نبوده و مشروط به اطاعت از دستور خداست. «فانک امیرنا ما اطعت الله» (همان، ص ۴۱؛ امینی، ۱۳۷۲: ج ۹، ۴۵)

از موارد فوق که تنها برای نمونه نقل شد، بر می آید که تلقی اصحاب پیغمبر از امارت و ولایت زمامداران، امارت و ولایتی مشروط بر پای بندی آنان به احکام الهی بود و آنان در صورت مشاهده فرمان‌ها و تصمیم‌های بر خلاف شرع و حق و عدالت، «اطاعت نکردن و تمرد» از همان فرمان» و «اعتراض و نصیحت» را حق خود می دانستند. موارد فراوانی شبیه موارد فوق در تاریخ فقه و فقیهان شیعه در برابر دولت‌های جائر، و به صورت خاص در مراحل نخست انقلاب اسلامی ملت ایران به رهبری امام خمینی سابقه دارد.

### تفاوت «بغی»، «محرابه» و «نافرمانی مدنی»

با توضیحات فوق در تبیین معانی لغوی و اصطلاحی «بغی»، «محرابه» و «نافرمانی مدنی» روشن شد که «بغی» با «محرابه» از یک سو، و با «مقاومت و نافرمانی مدنی» از طرف دیگر، تفاوت اساسی دارد. اما تفاوت «بغی» و «محرابه»، اولاً؛ فقها به دلیل تفاوت احکام «بغی» و «محرابه»، که از تفاوت این دو موضوع ناشی می‌شود، بحث «بغی و بغات» را در «کتاب الجهاد» مطرح کرده‌اند و بحث «محرابه و محارب» را در «کتاب الحدود». چون از ادله شرعی استفاده کرده‌اند که بغی، «نوعی براندازی نظام سیاسی است که با شورش و جنگ همراه است.» از این رو، باید با بغات جهاد کرد، ولی محارب، «جرمی است که مجازات دارد.» لذا باید بر محاربان، حد جاری نمود. معلوم می‌شود که باغی، حکومت و رأس هرم جامعه را مورد تعرض قرار می‌دهد و اساس حکومت را تهدید می‌کند، ولی محارب، امنیت جامعه را بر هم می‌زند و لزوماً با سیادت و کیان حکومت به مقابله بر نمی‌خیزد.

البته این نکته بنا بر مشی‌ای است که اکثر فقیهان در متون فقهی پیموده‌اند و الا بعضی از آنان بحث محاربه را نیز در «کتاب الجهاد» مطرح کرده‌اند.

ثانیاً: در بغی لزوماً ترساندن مردم و ربودن اموال آنان و حتی به زعم خود، «فساد در زمین» مورد نظر نیست. چه بسا بغات با انجام یک کودتا، رهبری بر حق را ساقط کرده و حکومت را به دست می‌گیرند، ولی در محاربه، عناصر یاد شده دخیل است.

ثالثاً: مستند هر یک از عناوین «بغی» و «محاربه» متفاوت است. جهاد با بغات مستند به آیه ۹ سوره حجرات است و مجازات محارب مستند به آیات ۳۳ و ۳۴ سوره مائده.

با این همه به نظر می‌رسد که تفاوت اساسی و بنیادی میان عنوان «بغی» و عنوان «فساد و محاربه» آن است که بغی «خروج علیه حکومت بر حق و تلاش مسلحانه برای براندازی آن» است؛ در حالی که «فساد و محاربه» لزوماً چنین نیست، چه بسا با هدف «بر هم زدن امنیت اجتماعی و ایجاد رعب و وحشت در میان مردم» یا «به فساد کشیدن جامعه» به منظور دستیابی به اهداف دنیوی خود مانند کسب ثروت‌های هنگفت، غارت و دزدی یا متهم کردن رقبای سیاسی به بی‌کفایتی در اداره مطلوب جامعه و امثال آن باشد. خلاصه اینکه باغی «اساس دولت اسلامی» را هدف قرار می‌دهد، ولی مفسد و محارب لزوماً چنین هدفی ندارد.

از همین جا تفاوت میان این دو عنوان با عنوان سوم، یعنی «مقاومت و نافرمانی مدنی» روشن می‌شود. چون مقاومت و نافرمانی مدنی، مخالفت با یک «قانون» یا «تصمیم» یا «برخی از دولت‌مردان» با حفظ موجودیت و اساس حکومت و نظم حاکم بر جامعه است. در مقاومت و نافرمانی مدنی، اساس حکومت تهدید نمی‌شود، بلکه صرفاً اصلاح یک سیاست، قانون، تصمیم نادرست، یا برکناری یک مسئول مورد نظر است. چنان‌که در مقاومت و نافرمانی مدنی لزوماً نظم و امنیت جامعه تهدید نمی‌گردد و انگیزه‌ای برای ایجاد رعب و وحشت و ترساندن مردم در میان نیست. بلکه هدف و انگیزه اصلی تحت فشار قرار دادن دولت به منظور لغو قانون یا سیاست یا تصمیمی است که به زعم نافرمایان، ناعادلانه، تبعیض‌آمیز یا موجب ایجاد مفسده خواهد شد، یا به منظور عزل مدیری است که به گمان نافرمایان نالایق و فاقد شرایط لازم برای احراز مسئولیت است.

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

نتیجه آنکه سه عنوان «بغی»، «محاربه» و «مقاومت و نافرمانی مدنی» از نظر لغوی و اصطلاحی با یکدیگر تفاوت دارند و سه موضوع متفاوتی هستند که هر کدام حکم جداگانه‌ای دارند. خلط میان این عناوین و تطبیق هر کدام بر دیگری موجب خطا در صدور

حکم و تزییع حقوق دولت یا شهروندان می‌شود. نافرمایان مدنی را «باغی» یا «محارب» پنداشتن و حکم «بغی» یا «محاربه» را بر آنان جاری نمودن، ستم بر شهروندان، و باغیان و محاربیان را نافرمایان مدنی قلمداد کردن و حکم «نافرمانی» را بر آنان بار نمودن، تزییع حق دولت اسلامی در مجازات مجرمان است.

#### سیاست متعالیه

- سال سوم
- شماره نهم
- تابستان ۹۴

بررسی مفهومی  
«بغی»، «محاربه» و  
«نافرمانی مدنی»  
(۱۳۱ تا ۱۵۲)

#### پی‌نوشت‌ها

۱. كُلُّ مَنْ خَرَجَ عَلَىٰ إِمَامٍ عَادِلٍ وَ نَكَثَ بَيْعَتَهُ وَ خَالَفَهُ فِي أَحْكَامِهِ فَهُوَ بَاغٍ.
۲. الْمُخَالَفُ لِإِمَامٍ الْعَادِلِ الْخَارِجُ عَنْ طَاعَتِهِ بِالْإِمْتِنَاعِ عَنْ آدَاءِ مَا وَجِبَ عَلَيْهِ بِالشَّرَايِطِ الْآتِيَةِ.
۳. أَنْ يَخْرُجُوا عَنِ قَبْضَةِ الْإِمَامِ، مَنْفَرِدِينَ عَنْهُ فِي بَلَدٍ أَوْ بَادِيَةٍ، أَمَا لَوْ كَانُوا مَعَهُ وَ فِي قَبْضَتِهِ فَلَيْسُوا أَهْلَ الْبَغِيِّ.
۴. أَنْ يَكُونُوا عَلَى الْمُبَايَنَةِ بِتَأْوِيلِ سَائِعٍ عِنْدَهُمْ بِأَنْ تَقَعَ لَهُمْ شُبُهَةٌ تَقْضِي الْخُرُوجَ عَلَى الْإِمَامِ، فَأَمَّا إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُمْ تَأْوِيلٌ سَائِعٌ وَ بَاتَيُوا، فَهُمْ قَطَّاعُ الطَّرِيقِ، حُكْمُهُمْ حُكْمُ الْمُحَارِبِ.
۵. الْمُحَارِبُ هُوَ كُلُّ مَنْ قَصَدَ إِلَى اخْتِزَالِ مَالِ الْإِنْسَانِ وَ أَشْهَرَ السَّلَاحَ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ أَوْ سَفَرٍ أَوْ حَضَرَ.
۶. وَ هُوَ كُلُّ مُجَرَّدٍ سَلَاحًا فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ، لَيْلًا أَوْ نَهَارًا لِإِخَافَةِ السَّابِلِ وَ الْمُتَرَوِّدِينَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَطْلَقًا.
۷. هُمُ الَّذِينَ يَخْرُجُونَ عَنِ دَارِ الْإِمْنِ، تَقْطَعُ الطَّرِيقَ وَ إِخَافَةَ السَّبِيلِ وَ السَّعَى فِي الْأَرْضِ بِالْفَسَادِ.
۸. «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتُ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ.» (حجرات، آیه ۹)
۹. «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدَرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.» (مائده، آیه ۳۴-۳۳)

#### منابع

۱. آصفی، محمد مهدی (۱۳۷۹ش)، الجهاد، تقریر: ابومیشم الشیبی، قم، بوستان کتاب.
۲. آقابخشی، علی (۱۳۷۶ش)، فرهنگ علوم سیاسی، با همکاری مینو افشاری‌راد، تهران، انتشارات مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران.
۳. ابن ابی‌الحدید (۱۳۸۵ق)، شرح نهج‌البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

۴. ابن‌ادریس حلی، محمد بن منصور (۱۴۱۰ق)، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ دوم.
۵. ابن‌منظور (۱۴۰۸ق)، لسان‌العرب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول.
۶. امام علی (ع) (۱۳۶۸ق)، نهج‌البلاغه، گردآورنده سیدرضی، ترجمه فیض‌الاسلام، تهران، بی‌نا، ۱۳۶۸ق.
۷. امیرعلائمی، شمس‌الدین (۱۳۲۷ش)، مقاومت منفی، بی‌جا، بی‌نا.
۸. امینی (علامه)، شیخ عبدالحسن (۱۳۷۲ق)، الغدير، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم.
۹. بروجردي، سیدحسین (۱۳۸۶ش)، جامع احادیث الشیعه، تحقیق: جمعی از محققان، تهران، انتشارات فرهنگ سبز.
۱۰. بلاذری، احمد بن عیسی (۱۳۹۴ق)، انساب‌الاشراف، تحقیق محمد باقر بهبودی، لبنان، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۱. حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۴ق)، وسایل الشیعه، قم، مؤسسه آل‌البيت (ع).
۱۲. حسینی زبیدی، محمد مرتضی (۱۴۱۴ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دارالفکر.
۱۳. حلی (علامه)، حسن بن یوسف (۱۴۱۹ق)، تذکرة الفقهاء، قم، مؤسسه آل‌البيت (ع).
۱۴. حلی (محقق)، نجم‌الدین محمدبن حسن (۱۴۰۸ق)، شرایع‌الاسلام، تحقیق عبدالحسین محمدعلی بقال، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم.
۱۵. خمینی (امام)، روح‌الله (بی‌تا)، تحریر الوسیله، قم، مؤسسه دارالعلم.
۱۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، سوریه، دارالعلم، دارالشامیه.
۱۷. راوندی، قطب‌الدین سعید بن عبدالله (۱۴۰۵ق)، فقه القرآن، قم، مکتبه آیت‌الله مرعشی نجفی، چاپ دوم.
۱۸. السیوری، فاضل جمال‌الدین مقداد بن عبدالله (بی‌تا)، کنز‌العرفان فی فقه القرآن، قم، بی‌جا.
۱۹. شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی (۱۴۱۵ق)، الانتصار فی انفرادات الامامیه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۲۰. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۵ق)، رسائل الشریف المرتضی، تحقیق: سید مهدی رجائی، قم، دارالقرآن الکریم.
۲۱. الصنعانی، ابوبکر عبدالرزاق (۱۴۰۳ق)، المصنف، بیروت، المکتب الاسلامی.
۲۲. طباطبائی، سید علی (۱۴۱۸ق)، ریاض المسائل، قم، مؤسسه آل‌البيت.
۲۳. طباطبائی، سید محمدحسین (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ پنجم.
۲۴. الطوسی، محمدبن الحسن (بی‌تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: احمد قصیر عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۵. \_\_\_\_\_ (۱۴۲۲ق)، المبسوط فی فقه الامامیه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۲۶. \_\_\_\_\_ (۱۴۰۰ق)، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، بیروت، دارالکتب العربی.

۲۷. عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی (۱۴۱۷ق)، الدروس الشرعیه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی،

چاپ دوم.

۲۸. عاملی (شهید ثانی)، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۰ق)، الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه، تحقیق:

سیدمحمد کلانتر، قم، کتابفروشی داوری.

۲۹. علی بابایی، غلامرضا (۱۳۶۹ش)، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، شرکت نشر و چاپ ویس، چاپ

دوم.

۳۰. قرآن کریم.

۳۱. محبی، بهرام (۱۳۸۲ش)، درباره نافرمانی مدنی، رفع یک ابهام از یک مفهوم، نشریه راه آزادی.

۳۲. مروارید، علی اصغر (۱۴۱۳ق)، الینابیع الفقهی، بیروت، موسسه فقه الشیعه، الطبعة الاولى.

۳۳. نجفی، محمدحسن (بی تا)، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

سیاست متعالیه

- سال سوم
- شماره نهم
- تابستان ۹۴

بررسی مفهومی  
«نجفی»، «محرابه» و  
«نافرمانی مدنی»  
(۱۳۱ تا ۱۵۲)